مجله برنامه و بودجه، شمارهٔ ۷، ص. ۱۲۵-۱۴۸.

نابرابری درآمدی، فقر و رشد اقتصادی
به کجا رسیده‌ایم؟*

نویسنده: آلبرت فیشلو
مترجم: تیمور محمدی*

چکیده

این مقاله، ضمن استدلال در مورد اهمیت توزیع درآمد به عنوان یک زمینه اصلی پژوهش طی دهه بعد، سه پرسش اساسی را مرور می‌نماید: وضعیت فعلی نابرابری درآمدی چگونه است؟ آیا تساوی بیشتر درآمدی با کاهش فقر سازگار است؟ نابرابری درآمدی با رشد چه رابطه‌ای دارد؟ اول آنکه مقاله بحث می‌نماید که مردود شمردن کامل رابطه سهمی شکل اولیه کوزنتز در مورد ارتباط میان نابرابری و میزان درآمد، ممکن است اشتباه باشد. زمانی که مسئله سیاستگذاری مورد توجه قرار می‌گیرد، شواهدی از اعتبار رابطه فوق یافت می‌شود. دوم اینکه استدلال می‌کند که کاهش فقر با بهبود برابری درآمدی سازگار است، و بالأخره سوم اینکه این مقاله، یافته‌های پژوهشی تازه را که دلالت بر رابطه مثبت بین رشد درآمد و برابری بیشتر دارند، زیر سؤال می‌برد، و خاطر نشان می‌سازد که این موضوع بستگی دارد به اینکه کشورهای آمریکای لاتین را در شمار مجموعه داده‌ها مدنظر قرار دهیم یا نه.

* Fishlow A.(1995). *Inequality, Poverty, and Growth: Where Do We Stand?* Annual World Bank Conference on Development Economics, 25-39.

* عضو هیئت علمی دانشکده اقتصاد دانشگاه علامه طباطبایی

مسئله توزیع درآمد نسبتاً دیر وارد مباحث توسعه اقتصادی پس از جنگ گردید. تا دهه ۱۹۶۰، بیشتر تأکید روی صنعتی شدن و نیاز به انباشت سرمایه بود. به علاوه، آن دوران برهه‌ای بود که جریانهای بزرگی از کمک خارجی، به ویژه بیشتر به سوی اقتصاد اروپا - به دلیل تفکیک بین شرق و غرب - سرازیر بود. تا اواسط دهه ۱۹۵۰، بانک جهانی توجه چندانی به کشورهای در حال توسعه نداشت و تازه در آن زمان هم، این حرکت تنها به شکل تدریجی شروع شد.

این دوران، همچنین شاهد پایان استعمار و آغاز واحدهای ملی جدید در سراسر آفریقا و آسیا بود. برای این کشورها، توسعه اقتصادی ابزار حاکمیت سیاسی بود. رشد سریع جمعیت، همراه با کاهش سریع نرخ مرگ و میر در بیشتر کشورهای در حال توسعه، نیازمند شتاب دادن به تولید برای همراهی با جمعیت بود. در مجموع، گسترش کلی اقتصادی بسیار سریعتر از پیش بود. این رشد، شتابان هم بود و رشد سرانه از ۲/۴ درصد سالانه در دهه ۱۹۵۰ به ۳/۵ درصد در دوره ۱۹۶۵-۱۹۷۰ رسید. حتی در کشورهای جنوب صحرای آفریقا که دارای کمترین رشد بود، رشد سرانه ۲/۳ درصد در سال بود.

در این مقوله و چارچوب بود که در میان کارشناسان، توجه و علاقه جدیدی به مسئله توزیع درآمد معطوف گردید. از جنبه دانشگاهی و علمی، یک رشته مطالعات جدید توجهات را به نابرابری قابل توجه مداوم و شکست رشد اقتصادی در مقیاس وسیع، در حل معضلات، متمرکز نمود (Adelman and Robinson, 1989). از نظر عملی هم توجه سیاست رابرت مک نامارا به موضوع، باعث انتشار اثر چنری و دیگران از سوی بانک جهانی به نام *توزیع مجدد درآمد و رشد اقتصادی* (Chenery and others, 1974) گردید؛ تلاش مهمی که به تعریف راهبردها و سیاستهای جدیدی می‌پرداخت که می‌توانست عدالت را در عین بهبود عملکرد کلی اقتصاد، افزایش دهد.

در این نخستین تلاش بانک جهانی برای بررسی همزمان مسئله رشد و توزیع درآمد (چنانکه از عنوان کتاب فوق بر می‌آید) هالیس چنری رهبر فکری بلامنازع به شمار می‌رفت. همچنانکه چنری بعدها بیان داشت (Chenery, 1992, pp.399-400): "این موضوع شروع به گسترش در بخش عمده‌ای از پژوهشهای پروژه‌ای بانک نمود و بعد از سه یا چهار سال دیگر نیازی به تبلیغ از داخل بانک برای آن نبود. کارشناسان بانک زود با این اندیشه آشنا شدند که می‌تواند بین رشد و مقابله با فقر تبادلی نباشد."

مبنای رهیافت فوق را به سادگی می‌توان تشریح کرد. اول آنکه بینش کوزنتز پذیرفته شده و تحلیلهای تجربی نیز این را تقویت نموده بود که در دوره اول توزیع درآمد، گرایشی طبیعی را به سمت تمرکز بیشتر نشان می‌دهد. اما تأکید بر این بود که سیاستگذاری می‌تواند منجر به تغییر اوضاع گردد." در چندین کشور، دسترسی به اشتغال در بخش جدید از طریق آموزش و تقاضای سریع برای نیروی کار حاصل گردید و این در حالی بود که در سایر کشورها زمین توزیع مجدد شده و سرمایه گذاری عمومی به سوی جبران زیانهای اولیه به فقیران جهتگیری شده بود" (Chenery and others, 1974, p. xv). دوم آنکه تأکیدی بر نیاز به اعمال "مجموعه‌های منسجم سیاستی" وجود داشت که به معنای تلاشهایی یکپارچه به نفع گروههای مورد نظر بود که زیر خط فقر قرار داشتند. جالب اینکه این عناصر بعدها اندکی تغییر جهت دادند. و سوم اینکه تأکیدی بر سازگاری رشد با تلاشهای همزمان برای بهبود توزیع درآمد وجود داشت. به طوری که طبق نظر چنری و سایرین (Chenery and others, 1974, p. xviii): "برنامه‌ریزی متمرکز بر مسئله فقر، به معنای از دست دادن هدف رشد نیست، بلکه به معنای توزیع مجدد منافع رشد است."

اما آنچه که عملاً واقع شد، این بود که مسائل توزیعی (که به زودی به واسطه رهیافت سیاست سازمان بین‌المللی کار به بحث "نیازهای اساسی" بسط داده شده و سپس در بانک جهانی مورد مطالعه بیشتر قرار گرفت) تنها زمان بسیار کوتاهی، مشکل اصلی را تشکیل می‌داد. افزایش قیمت نفت در سال ۱۹۷۳، وابستگی بیش از حد کشورهای در حال توسعه را به بدهی خارجی موجب شد که در اوایل سنگین نبود، ولی بعدها غیرقابل تحمل گردید و در دهه ۱۹۸۰ و پس از آن توجه همگان را جلب نمود. برنامه‌های تعدیل به سرعت بسط یافتند و صندوق بین‌المللی پول ناگهان عامل اصلی در فراهم آوردن کمک به کشورهای در حال توسعه گردید؛ کاری که در واقع قبلاً انجام نداده بود. ترازپرداختها، عامل تعیین کننده در سیاستگذاری گردید. کشورها به ناچار نه تنها روی مسئله تصحیح مشکلات کلان اقتصادی خود، بلکه روی دامنه کلی مسائل مرتبطی شامل سیاستهای دستمزد و نرخ بهره، یارانه‌های دولتی و ناگزیر نقش دولت در هدایت فرایند توسعه، تمرکز یافتند.

رشد و عدم رشد، مسئله مهم روز گردید و از دهه ۱۹۸۰ اختلاف در عملکردهای منطقه‌ای، بیشتر از هر زمان دیگر در دوره پس از جنگ شد. آفریقا و آمریکای لاتین به شدت در رکود فرو

رفتند، اما آسیا به سرعت جلو زد. و در میانهٔ فرایندهای مردمی شدن، به ناچار علاقه‌ای فزاینده در مورد سرنوشت فقرا و آینده آنها مطرح شد. با گسترش کلان جدیدی که امروز نیز در حال وقوع است، مسئله نابرابری درآمد و اینکه چه می‌توان کرد دوباره توجه همگان را جلب کرده است.

در این مقاله، سه مسئله اساسی مورد توجه است: وضعیت نابرابری درآمدی چگونه است؟ برای حمایت از خروج گروههای فقیر از فقر چه اقدامات سیاستی را می‌توان اعمال کرد؟ پژوهشهای تازه در مورد اهمیت نابرابری در فرایند رشد به کجا کشیده است؟

شواهد

گزارش توسعه جهانی سال ۱۹۹۴، همانند سنت سالیان متمادی گذشته، در ضمیمه آماری خود، داده‌های مربوط به اندازه‌گیری نابرابری درآمد را ارائه می‌کند. نسبت به گذشته، وضع کشورهای بسیار بیشتری ارائه گردیده است، اما برای ۲۸ کشور از ۴۵ کشور با درآمد پایین و متوسط، داده‌ها برای مخارج مصرفی ارائه شده است، نه درآمد (World Bank, 1994, p.244). با داستان آشنای همیشگی مواجه می‌شویم. سهم درآمدی کسب شده به وسیله ده درصد ثروتمندترین افراد جمعیت در کشورهای در حال توسعه از میزان بالای بیش از ۵۰ درصد برای برزیل تا میزان پایین حدود ۲۷ درصد برای برخی کشورها در حال تغییر است. با وارد کردن کشورهای اروپای شرقی و نشان دادن اثر برابری سازیهای سوسیالیستی متوسط پایین به ۲۰ درصد نزدیک می‌شود. دامنه در میان کشورهای ثروتمند بسیار تنگتر است و درکمتر از ۲۵ درصد متمرکز است. به روشنی می‌توان دید که نابرابری درآمدی در سطوح با درآمدهای سرانه بالاتر، کوچکتر است.

به رغم تلاشهای جدی برای گردآوری داده‌ها در مورد توزیع درآمد توسط بانک جهانی از طریق پژوهش *اندازه‌گیری سطح زندگی* که به وسیله کمیسیون اقتصادی آمریکای لاتین و حوزه کارائیب صورت گرفته و نیز پژوهشگران مستقل، هنوز مشاهدات اندکی در مورد عناصر و معیارهای مختلف در دست است. مقایسه *گزارش توسعه جهانی سال ۱۹۸۰* با *گزارش توسعه جهانی سال ۱۹۹۴* تنها سیزده مشاهده را طی زمان فراهم می‌کند که یازده عدد آنها درآمد بالارفته‌ای را برای ۴۰ درصد فقیرترین افراد جمعیت گزارش می‌کند. فیلدز و ژاکوبسون (Fields and Jakubson, 1993) در مطالعه‌ای جدید، تنها توانستند ۲۰ کشور را پیدا کنند که دارای مشاهدات

مربوط به معیارهای مختلف بودند و به طور کامل قابلیت مقایسه داشتند (از اینها هم بسیاری فقط راجع به تعداد کمی از معیارها مشاهده داشتند). با این حال، ملاکها که اساساً قابلیت مقایسه طی زمان و استفاده از یک پژوهش خانوار یا سرشماری ملی بوده‌اند، زیاد دقیق به نظر نمی‌رسند.

التیمیر (Altimir, 1991) و مورلی (Morley, 1994) کار زیادی با داده‌های دهه ۱۹۸۰ برای آمریکای لاتین کرده‌اند تا اثر رکود عظیم آن منطقه را بر نابرابری درآمدی ارزشیابی نمایند. نتایج کمی و استنتاج آنها تا حدی متفاوت است. مورلی بحث می‌کند که سطح درآمد سرانه عنصر کلیدی است و رکود عامل عملکرد ضعیف توزیعی طی دهه ناگوار فوق بوده است. به سخن دیگر، ادغام با بازارهای جهانی، نرخ بهره را بالا برده و کاهش در دستمزد را موجب شده است، ولی رشد مداوم می‌تواند سهمی مثبت داشته باشد. التیمیر به اثر پس رونده سیاستهای تثبیت که دولتها مجبور به پیروی از آنها بوده‌اند، تأکید داشته و نیاز به سیاستهای بسیار قویتر، که سرمایه گذاری تحت رهبری دولت را موجب شود، مورد بحث قرار می‌دهد. اما درست به سبب همین رکود، مقایسه‌های بلندمدت‌تر مشکل می‌باشد.

به هر حال، در وضع کنونی، اطلاعات بیشتر انباشته شده (اما هنوز عمدتاً ایستا) راجع به توزیع درآمد، امکان تحلیل دقیقتری از فرضیه U شکل اولیه سایمون کوزنتز (Kuznets, 1995) را فراهم می‌آورد. این مفهوم که هر دو کشورهای با درآمد بالا و پایین نابرابری کمتری را به دلیل همگنی بیشتر نیروی کارشان دارا می‌باشند، مورد بررسی مجدد دقیق ریاضی در سالهای اخیر بوده است (Anand and Kanbur, 1993).

در میان کشورهای در حال توسعه، تغییر منظمی در برابری درآمدی در مقابل فقط میزان درآمد ملاحظه نمی‌شود. بنابراین، برای دوره‌های اخیر نمی‌توان یک معادله سهمی را به داده‌های درآمدی ۴۰ درصد فقیرترین افراد و سطح درآمد، همانند کار سامرز و هستون (Summers and Heston, 1991) یا به داده‌های مقادیر معمولتر ملی، برازش نمود. این امر، هم برای نمونه‌ای از کشورها مشابه کشورهای مورد استفاده آهلووالیا (Ahluwalia, 1976) در تقریباً ۲۰ سال پیش و هم برای مطالعات وسیعتری که شامل عناصر تازه‌تری می‌شوند، صادق است.

آناند و کانبور (Anand and Kanbur, 1993) در آخرین و کاملترین بحث خود از معیارهای متفاوت نابرابری استفاده کرده و به سه نتیجه دست یافته‌اند. اول آنکه شاخصهای مختلف، نقاط برگشت بسیار متفاوتی را نشان می‌دهند. دوم آنکه نتایج آماری مبتنی بر استخراجات صرف

نظری، به ویژه وقتی که تنها کشورهای در حال توسعه مدنظر قرار می‌گیرند، عموماً ضعیف هستند و محدودیتهای حاصل روی مقادیر عددی ضرایب، تأمین نمی‌شوند. سوم آنکه تغییر در رابطه بین درآمدمتوسط نیروی کارکشاورزی و شهری قیدهای جدید و دقیقتری راروی شکل تابع تحمیل می‌کند.

به هر حال، به نظر می‌رسد که مشکل مطرح شده با این تحلیل، کمتر با مسئله سازگاری ذاتی فرضیه اولیه کوزنتز و بیشتر با حقیقت دخالت شدید در نظام اقتصادی مرتبط باشد. سیاست کشورها به صورت انفرادی که به طریق صریح در فرمولبندی اولیه ملحوظ نشده‌اند، اختلافهای زیادی را از نظر اثر انجام توزیع مجدد زمین و استفاده از نیروی کار روستایی، ایجاد می‌کنند. در مناطق شهری نیز که سطوح اشتغال، نرخ دستمزد و شدت به کارگیری سرمایه و سوددهی به وسیله راهبردهای صنعتی تعقیب شده تحت تأثیر قرار می‌گیرند، اثرها بسیار متفاوت است. به‌علاوه، برای بیشتر کشورهای در حال توسعه‌ای که سوابق آنها در دست بوده، سهم جمعیت شاغل در بخش کشاورزی در سالهای اخیر بسیار کاهش یافته است و این بدان معناست که باید بسیاری از آنها در مسیر برابری بیشتر درآمدی باشند.

یک رابطه آماری اندکی پیچیده‌تر، که تنها دو متغیر دیگر (ولی بسیار مرتبط) را در تحلیل وارد می‌کند تجدید حیات جزئی فرضیه کوزنتز را به همراه دارد. دو متغیر جدید، عبارتند از مشارکت در آموزش دوره راهنمایی و دبیرستان (معیاری از تعهد اجتماعی به دسترسی عمومی به آموزش و پرورش) و یک متغیر مجازی دال بر اینکه آیا کشور مورد بررسی در آمریکای لاتین قرار دارد یا نه.

این نتایج شکل دقیق سهمی را در مورد ارتباط با درآمد برای همه کشورها و نیز کشورهای در حال توسعه به تنهایی نشان می‌دهند (جدول ۱). (کشورهای بلغارستان، مجارستان و لهستان از بررسی خارج شده‌اند.) نتایج به ویژه برای گروه کشورهای در حال توسعه به تنهایی از نظر آماری معنادار نیستند، اما رابطه‌ای آشکار بین نابرابری و میزان مشارکت در آموزش دوره راهنمایی و دبیرستان و قرارگرفتن در آمریکای لاتین ملاحظه می‌شود (شواهد بیشتر در مورد ارتباط دوم، در زیر، در بخش مربوط به پیشرفتهای جدید ارائه می‌شود).

روشن است که گذار اقتصادها از سطوح درآمدی پایین می‌تواند گرایشهایی ذاتی به سمت نابرابری بیشتر ایجاد کند. اما سوابق دو دهه اخیر نشان می‌دهد که سیاستهای دولت، بسیار قویتر، می‌تواند در انحراف دادن آن گرایشها، سهم داشته باشد.

به تازگی میلانوویک (Milanovic, 1994)، با استفاده از ضریب جینی به عنوان معیار

اندازه‌گیری خود از نابرابری، نتایج موازی و از نظر آماری بسیار معناداری به دست آورده است. وی ضریب جینی را از منابع متنوع برای حدود ۸۰ کشور به دست آورد. چهار متغیر مستقل کلیدی وی، عبارتند از: سهم اشتغال در بخش عمومی، سهم انتقالهای نقدی و جنسی در مخارج عمومی، درآمد حقیقی سال ۱۹۸۸ که به وسیله سامرز و هستون تخمین زده شده است و یک متغیر مجازی برای قاره آسیا. وی رابطه سهمی شکل پیش‌بینی شده را با درآمد، رابطه‌ای منفی بین نابرابری و اشتغال دولتی، رابطه‌ای مثبت بین نابرابری و انتقالات و مخارج اجتماعی و متغیر مجازی منفی را برای آسیا (به معنای نابرابری کمتر) یافت.

جدول ۱. تخمینهای رگرسیونی از نابرابری درآمدی

متغیر	همه کشورها (N=۶۱)		کشورهای درحال‌توسعه (N=۴۲)	
	سهم درآمدی ۴۰درصدفقیرترین	شاخص نابرابری درآمدی تایل	سهم درآمدی ۴۰درصدفقیرترین	شاخص نابرابری درآمدی تایل
عدد ثابت	۳۶/۴	۲۸۳/۷	۳۰/۶	۳۰۳/۴
	(۲/۶)	(۸/۱)	(۱)	(۳/۳)
سطح درآمد	-۵/۶۴	۱۳/۱	-۳/۷	۶/۱
	(۱/۵)	(۱/۲)	(۰/۴)	(۰/۲)
(سطح درآمد)^2	۰/۳۳	-۰/۸۱	۰/۱۵	-۰/۱۶
	(۱/۳)	(۱/۱)	(۰/۲)	(۰/۱)
ثبت نام آموزش در دوره راهنمایی و دبیرستان(الف)	۰/۰۶۵	-۰/۲۱	۰/۰۹	-۰/۲۵
	(۲/۲)	(۲/۵)	(۲)	(۲/۱)
متغیر مجازی آمریکای لاتین	-۴/۶۵	۱۴/۶	-۴/۶	۱۳/۶
	(۳/۴)	(۳/۹)	(۲/۸)	(۲/۹)
R^2	۰/۳۳	۰/۴۱	۰/۲۶	۰/۲۵

توضیحات: اعداد داخل پرانتز، مقادیر تابع آزمون (آماره) t هستند. سطح درآمد مربوطه لگاریتم درآمد گزارش شده به وسیله بانک جهانی است. الف) درصد متوسط گروه سنی ثبت نام نموده در آموزش دوره راهنمایی و دبیرستان طی دوره ۱۹۶۵-۱۹۹۰.

مأخذ: World Bank 1994; World Bank, *Social Indicators of Development and World Tables,* Various years.

گرچه منابع و دوره‌های زمانی متفاوت داده‌ها برای شمار زیاد کشورهای مورد شمول و تعاریف ناسازگار از متغیر انتقالها، نکاتی هستند که نیاز به دقت و توجه دارند، اما نتایج، بسیار به موازات نتایج مؤلف قرار دارند (هر چند که از نظر آماری بسیار بهتر هستند). اما مؤلف بر عملکرد ضعیف کشورهای آمریکای لاتین نسبت به بقیه کشورهای در حال توسعه تأکید دارد، در حالی که تأکید میلانوویک بر برتری عملکرد آسیاست. تمرکز بالا و نسبتاً تغییر نیافته درآمد در آمریکای لاتین، یک مسئله مهم است و این چیزی نیست که فقط از تجارب تازه به دست آمده باشد.

پس نتیجه‌گیری چیست و چکار باید کرد؟ تقریباً همه اقتصاددانان توافق دارند که عناصر اساسی سیاست برای بهبود توزیع درآمد هنوز همانهایی هستند که حدود ۲۰ سال پیش چنری و همکاران وی بیان کردند. شاید دو مورد از مهمترین موارد، دخالت مربوط به توزیع داراییهای فیزیکی و انباشت سریع سرمایه انسانی باشد.

از موارد امکان توزیع مجدد ثروت، زمین، مهمترین متغیر بالقوه در گذشته بوده است. اصلاحات ارضی در مناطقی که صورت گرفته، اثری قوی روی توزیع درآمد داشته است. جمهوری کره و تایوان (چین) دو مورد از مشهورترین مواردی هستند که تعهد اولیه نسبت به تساوی درآمد در آنها نقش اساسی را بازی کرده و تجربه آنها مورد بررسی مجدد قرار می‌گیرد تا تلاش شود راهی برای تعمیم آن یافت شود. اما نباید تجارب چین و ویتنام که در حال حاضر علایم گسترش سریع و قوی را از خود نشان می‌دهند، از نظر دور داشت. در آن کشورها یک برابری تحمیلی، در ابتدا رشد اندکی را حاصل کرد تا اینکه این امر در ترکیب با فرصتها و انگیزه‌های بیشتر شخصی، بهبود بهره‌وری را موجب شد. تعالیم محض کمونیست کاری از پیش نبرد، اما اقدامات توزیع مجددی اولیه آن به عنوان یک ابزار قدرتمند برابری‌سازی عمل کرد، به گونه‌ای که این کشورها بعدها از مزایای آن بهره بردند.

در مناطقی که جمعیت روستایی زیادی وجود داشته است، بهره‌وری و برابری هر دو به وسیله اصلاحات ارضی بهبود یافته‌اند. تردیدی نیست که نرخهای بالای نابرابری درآمدی در آمریکای لاتین به نرخ بسیار بالای نابرابری اولیه توزیع زمین در منطقه در سده نوزدهم، و حتی در برخی موارد، پیش از آن برمی‌گردد و تردیدی نیست که تخصیص عادلانه‌تر این دارایی اولیه و اساسی،

به‌رغم اشتیاق رو به کاهش در این مورد، می‌تواند توسعه در سطح وسیع را تحریک نماید. اما به دلایل گوناگون، به نظر می‌رسد که در این زمینه، یک نوع عدم علاقه برای اقدام وجود دارد، یعنی اصلاحات ارضی را مترادف با جنگ یا انقلاب می‌دانند. با این حال، در مناطقی که زمین به طور نامناسب و ضعیفی به کار گرفته می‌شود و بهره‌وری آن را می‌توان بسیار بالا برد، توزیع مجدد زمین حتی با پرداخت ارزش سرمایه‌ای جاری آن می‌تواند امری کاملاً اقتصادی باشد.

تا مدت زمانی طولانی، اقدام به اصلاحات ارضی به دلیل سیاستهای جنگ سرد بسیار با اهمیت جلوه کرده و شاید نسبت به مدت زمان بسیار طولانی پیش از آن عملی‌تر به نظر می‌رسید. اما آنچه که باید مورد تأکید قرار بگیرد، این است که برای آنکه هر سیاست توزیعی مؤثر باشد، باید نهاده‌های عمومی بیشتری وارد عمل گردد. تخصیص مجدد به تنهایی مؤثر نمی‌افتد و باید آن را به عنوان ابزاری برای کارایی و تولید بیشتر در نظر گرفت.

سرمایه انسانی نیز زمینه دیگری است که اقدامات عمومی در آن می‌تواند منجر به تفاوت بسیار بزرگ در وضعیت توزیع شود. این زمینه‌ای است که کشورهای در حال توسعه تعهدات بسیار بالایی را طی دوره پس از جنگ نسبت به آن برای خود پدید آورده‌اند. در کشورهای با درآمد پایین، میزان نامنویسی در مدارس ابتدایی، از ۵۴ درصد در سال ۱۹۶۰ به ۱۰۱ درصد در سال ۱۹۹۱ رسیده است. در آموزش راهنمایی و دبیرستان، این نرخ از ۱۴ به ۴۱ درصد، و در آموزش دانشگاهی، این نرخ از ۲ به ۵ درصد افزایش داشته است. در دیگر کشورهای در حال توسعه، این نرخها، به ترتیب، از ۸۱ به ۱۰۴، از ۱۷ به ۵۵ و از ۴ به ۱۸ درصد رسیده است.

دو دلیل قاطع وجود دارد که چرا کشورها مخارج در این زمینه را به میزان چشمگیری افزایش داده‌اند. اول آنکه بازدهی اجتماعی این کار بالاست. بانک جهانی در این زمینه، نرخهای بالای ۲۵ درصد را برای آموزش ابتدایی، ۱۵ تا ۱۸ درصد را برای آموزش راهنمایی و دبیرستان و ۱۳ تا ۱۶ درصد را برای آموزش دانشگاهی به دست آورده است. همچنین رابطه‌ای مثبت نیز با تعداد سالهای تحصیل وجود دارد: آسیای شرقی با متوسط ۶ سال، در زمینه سرمایه گذاری بیشتر در آموزش، افزایش بیشتری در محصول ناخالص داخلی را نسبت به سایر مناطق حاصل نموده است (Psacharopoulos, 1985; 1994). همین امر اهمیت دستیابی به یک حداقل ضروری در زمینه

آموزش را لازم می‌دارد. بسیاری از دانش‌آموزان مناطق روستایی که آموزش خود را تکمیل نکرده و درجا زده‌اند، از آموزش خود بهره چندانی نبرده‌اند. همچنین باید توجه داشته باشیم که آموزش دختران نیز به طور منظم اثری منفی بر باروری و اثری مثبت بر بهداشت و سلامت خانواده داشته است.

آنچه که در مورد بهره‌وری مشاهده شده است، در مورد توزیع درآمد نیز صادق است. برای شمار زیادی از کشورها که توانستیم به نوعی منابع نابرابری درآمدی را تجزیه نماییم، دیده‌ایم که تغییرات در میزان آموزش نوعاً متغیر توضیحی اصلی می‌باشد که از ۱۰ درصد تا بیش از ۲۰ درصد نابرابری مشاهده شده را توضیح می‌دهد. آنها که تحصیل بهتری داشته‌اند، با توجه به سن و بخش و جز اینها، به طور منظم درآمد بالاتری دریافت داشته‌اند. آموزش نوعاً در پایین‌ترین سطح توزیع درآمد، حتی باز هم مهمتر است. یک مطالعه تازه نشان داده است که آنهایی که اصلاً مدرسه نرفته‌اند، ۵۶ درصد احتمال قرارگرفتن در میان ۲۰ درصد فقیرترین را دارند، در حالی که در مورد کسانی که دارای تحصیلات دانشگاهی هستند، این احتمال، معادل ۴ درصد است (Behrman, 1993). بی‌تردید، آموزش به شکل جزئی متغیری جانشین برای دیگر عوامل مرتبط، از قبیل خصوصیات خانوادگی، برابری آموزشی، خصوصیات بازارکار و جز اینهاست. اما اهمیت مکرر آن، حتی بدون در نظرگرفتن اثر ناخالص آن به آموزش، نقش سیاستی قاطعی را در برابری توزیعی بیشتر، اعطا می‌کند.

مشارکت فعالتر دولت در این زمینه ضروری است. این امر به ویژه در سطوح محلی که باید از مشارکت مردم اطمینان حاصل نمود و برابری آموزش را حفظ نمود، واجبتر است. در نظرگرفتن معیارهای آموزشی که فقط به تکرار دروس و درجازدن منتهی شده و به کسب مهارت نمی‌انجامد، کارساز نخواهد بود. صرف نظر از کاستیهای فراوان کشورهای سابقاً کمونیستی، تجربه آنها در سرعت دستیابی به آموزش دانشگاهی برجسته است. آنچه که باید بررسی شود، این است که نشان دهیم اقتصادهای با گرایش بازاری نیز به همان خوبی عمل کرده‌اند. همچنین باید نسبت به این مسئله نیز که چنین آموزشی در بلوک سابقاً کمونیستی به عنوان یک منبع مولد عمل نموده است، اطمینان حاصل کرد.

به غیر از آموزش، دامنه‌ای گسترده از فعالیتهای کمکی وجود دارد که اثر آنها از نظر بهبود کیفیت نیروی کار مشابه است. این فعالیتها، شامل تغذیه، بهداشت و درمان، و سایر سرمایه‌گذاریهای اجتماعی می‌شود. در واقع برای کشورهای با درآمد بسیار پایین، بازدهی این مخارج می‌تواند از آموزش هم بیشتر باشد. دقیقاً بدین دلیل که کمیت آموزش بسیار کمتر از آن است که تأثیری مستقیم داشته باشد. کشورهایی که تعهدات اولیه و بنیادی نسبت به آموزش همگانی برای خود ایجاد کرده‌اند، همچنانکه رشد حاصل شده است، ثمره آن را به شکل برابری بیشتر گرفته‌اند و بازدهی اجتماعی سرمایه‌گذاری بیشتر در آموزش خود برخورداری از منافع همزمان به شکل تولید حقیقی را مجاز داشته است.

باید توجه داشت که این امر یک پدیده مربوط به نسلهاست. مخارج امروز، اثری روی تولید دارد که قابل مشاهده و فوری نبوده بلکه با تأخیر است. به همین دلیل، زمانی که با محدودیت بودجه مالی مواجه می‌شویم به نظر راحتتر می‌رسد که این مخارج به تعویق بیافتد. یکی از داستانهای غم‌انگیز دهه ۱۹۸۰ در آفریقا و آمریکای لاتین نه تنها عملکرد اقتصادی ضعیف آنها، بلکه کاهش همزمان در مخارج دولت بود. به دلایل متفاوت، بسیار راحت‌تر بود که مخارج در زمینه‌هایی کاهش یابد که از ابتدا جنبه همگانی نداشته‌اند. اما همین امر قصور از زیر پوشش آوردن همان گروههایی است که در ابتدا از پوشش خارج بوده‌اند. در بیشتر موارد مخارج خصوصی برای آموزش، خدمات بهداشتی و غیره تداوم یافت و شکاف اولیه بین آنها که در وضع بهتری قرار دارند و آنها که دسترسی اولیه ناچیزی داشته‌اند، عمیق‌تر شد که اثرات این امر بیشتر در دهه‌های آینده حتی زمانی که دوباره رشد اقتصادی حاصل شود، احساس خواهد شد. بنابراین، دهه فوق، نه تنها دهه‌ای "از دست رفته از نظر رشد" بوده، بلکه دهه‌ای بوده که "نسلی از دست رفته" حاصل آن است که از مهارتها و قابلیت کسب آنها محروم هستند.

هم اکنون، درک واقعگرایانه بیشتری از این امر حاصل شده که تلاشهای عمده برای بهبود توزیع درآمد نمی‌تواند به شعارها و وعده‌های معمول در مورد دستمزدهای بالاتر و کنترلهای مستقیم اقتصادی و تحت مقررات در آوردن، متکی باشد (تلاشهایی که در بهترین حالت موقتی هستند). شواهد شکست این طرحها فراوان هستند، از جمله شیلی در دهه ۱۹۷۰، پرو و نیکاراگوآ

در دهه ۱۹۸۰. بهبودهای اولیه در توزیع درآمد از این مسیرها، از منافع زورمندانه حاصل شده است؛ منافعی که بعدها زمانی که برنامه‌های تعدیل به ناچار اعمال می‌شوند، از بین می‌روند. حتی بدون در نظر گرفتن این حالتهای حدی، سیاستهایی که به طور سنگین بر یارانه‌ها اتکا دارند (یارانه چه بر بخش کشاورزی و چه بر بخش صنعتی)، بارها انگیزه‌ها را مختل ساخته و به گروههایی که در وضع بهتری قرار دارند، منافع رسانده‌اند و چندگانگی دخالتها، اتفاقاً اثرهای تخصیصی حقیقی را که در ابتدا بدان امید می‌رفته، از بین برده است.

در واقع، پیروزی بازار امروزه در سطح گسترده‌ای مقبول واقع شده است و این امر حتی در مناطقی که نسبت به قبول آن مقاومت می‌شد، صادق است (دیگر از برنامه‌ریزی چنانکه در دو دهه قبل از آن صحبت می‌شد، حرفی به میان نمی‌آید). اما این تشخیص که بازارها می‌توانند نقش وسیعتر در فرایند توسعه بازی نمایند، هنوز با زمینه‌های مهمی از مسئولیت دولتی سازگار است. این خطر وجود دارد که بیم دخالت ناکارآمد و بیش از حد دولت، مانع از انجام سرمایه گذاریهای مولدی شود که می‌تواند موجب رشد شده و توزیع درآمد را بهبود ببخشد. نباید صرفاً اطمینان یافتن از افزایش جاری در تولید مورد تعهد باشد بلکه ضرورت دارد که تضمین آن از طریق مالیات و سرمایه گذاری مداوم دولتی حاصل گردد.

برای افزایش همزمان پس‌انداز و سرمایه گذاری، حیطه عمل مالیات تصاعدی لزوماً محدود خواهد بود. منافع مثبت حاصل از توزیع مجدد را نمی‌توان بدون توجه به عواقب منفی بالقوه ارزشیابی کرد، اما در عین حال هم نمی‌توان از امکانات فراهم شده به وسیله استفاده مؤثر و کارآمد از درآمد بالا رفته نیز غافل بود. مسئله حقیقی ایجاد حضور کارآمد دولت است، و در هیچ حوزه‌ای، این امر مهمتر از زمینه توزیع درآمد نیست.

کاهش فقر

در ۱۵ سال گذشته، بیشتر، توجه کارشناسان از برخورد مستقیم با نابرابری درآمد، به سمت کاهش فقر معطوف شده است. این دو هدفهای یکسانی نیستند. در این تلاش نیز هالیس چنری و بانک

جهانی پیشرو بوده‌اند. *گزارش توسعه جهانی ۱۹۸۰* (World Bank, 1980) تمرکز اصلی خود را به مسئله فقر معطوف کرده بود و نه نابرابری درآمد، که چهار نکته در این تغییر تمرکز وجود دارد: اول آنکه چنین تغییر جهتی آشکارا به معنای علاقه‌مندی مستقیمتر نسبت به وضع افرادی بود که وضعیت بدتری پیدا کرده بودند یعنی فقیرترین افراد فقیر. دوم آنکه این تغییر به معنای بذل توجه به جمعیتهای آسیا بود که درآمدشان بسیار پایین‌تر بود، و بدین ترتیب، تمرکز جغرافیایی نیز تغییر می‌کرد. سوم آنکه این به معنای تغییر جهت توجه به بخش روستایی بود که فشار فقر بر آنها بیشتر است. چهارم آنکه این امر تنش بین هدفهای همزمان بهبود توزیع درآمد و رشد شتابان را کاهش می‌داد. درآمد می‌تواند به آسانی با تولید بیشتر افزایش یابد، حتی اگر توزیع درآمد به همان نابرابری وضع اولیه باشد یا آنکه نابرابرتر نیز شده باشد. این در حالی است که اثرهای نشتی بعدی می‌توانند تا حدی فقر را حذف نماید.

در بسیاری موارد، مواجه شدن مؤثر با مسئله فقیران، به معنای اطمینان از توجه به مشکلات آنان است و اگر این امر به خوبی انجام شود، می‌تواند به توزیع درآمد بهبود یافته‌تری منتهی شود. اما تأکید اولیه و اصلی بر این امر، اگر به رهیافت سیاستی مستقلی نینجامد، دست کم به سیاست مستقلی منتهی می‌شود.

در تلاشی اولیه به منظور تمرکز توجه بر فقر، رهیافت "نیازهای اساسی" نقشی پیشرو را اجرا کرد.[1] این رهیافت بر اهمیت جداسازی افزایش عمومی در درآمد از امر مهمتر دستیابی به ملزومات کاهش مداوم فقر، یعنی بهبود بهداشت و درمان، دسترسی منظم به مواد غذایی، آموزش و پرورش بیشتر، مسکن قابل دستیابی و بهتر، تأکید داشته است.

برای حمایت از این نحوهٔ نگرش، سه استدلال مطرح گردید. بسیاری از مردم فقیر، خودشان تولیدکننده نبوده‌اند، بلکه بخشی از جمعیت وابسته هستند. بنابراین، آنها درآمد مستقیمی از نوع آنچه که در مطالعات توزیع درآمدی مورد ارزشیابی قرار می‌گیرد، ندارند. دوم آنکه تضمینی نیست

---

۱. به خلاصه مفید اولیه فراهم شده در *گزارش توسعه جهانی ۱۹۸۰* (World Bank, 1980) مراجعه نمایید، که در آن، رهیافتهای مختلف، از جمله رهیافت "نیازهای اساسی" مورد بحث واقع شده‌اند. برای بحثی جدید در این زمینه، نگاه کنید به: (World Bank, (1990 و (Lipton and Ravallion (1995.

که درآمد بالا رفته روی خدمات ضروری خرج شود. ممکن است که مراقبتهای بهداشتی بهتر یا آب آشامیدنی پاکیزه یا مسکن بهتر در دسترس نباشد. در این موارد، بدون تردید، افراد ظاهراً در وضع بهتری قرار دارند، اما مبنای بهبود دایم حاصل نشده است. سوم آنکه خانوارها از نظر توانایی خرج عقلایی و مؤثر درآمد خود متفاوت هستند. ممکن است که آنها به طور غیرعقلایی کالاهای مصرفی "بهتر" را ترجیح دهند که کمتر از سایر کالاها که می‌توانند نهاده‌ای برای بهره‌وری بالاتر باشند، به رفاه آنان کمک می‌کنند.

در نهایت، طرح "نیازهای اساسی" به سطح یک وسیله ردیابی تقلیل یافت و این شاید به دلیل مشکلات همفزونی و یک کاسه کردن آنها همراه با سایر مشکلات باشد. اما توجهی که مفهوم فوق ایجاد کرد (ابتدا به فقیران و سپس سیاستهای لازم برای بهبود وضع آنها) تداوم یافته است. *گزارش توسعه انسانی* ۱۹۹۳ برنامه توسعه سازمان ملل در تفکیک بین درآمد و کاربردهای بالقوه آن، مثال خوبی است: "هدف توسعه، وسیع کردن دامنه انتخابهای مردم است. درآمد یکی از این انتخابهاست اما شامل مجموع کل زندگی انسان نیست" (p.3). یا به بیان دیگر، همبستگی منفی بین درآمد و فقر، اهمیت سیاستهای عمومی را برای بهبود سرنوشت فقیران نفی نمی‌کند.

یکی از نتایج این تمرکز بر فقیران، توجه بسیار بیشتر بر اهمیت اقدامات تأمینی برای اطمینان‌یافتن از رفاه آنان است. همچنانکه سازوکارهای سنتی‌تر انتقال - مثل کمکهای افراد به هم یا پشتیبانی خانواده‌ها - با ارتقای فرایند توسعه کاهش یافته است، نقش آشکاری برای دخالت دولت به وجود می‌آید. بیشتر کشورها چنین برنامه‌هایی را اتخاذ کرده‌اند که برخی از آنها را کاهش مطلق در درآمدها طی دهه ۱۹۸۰ وادار به این امر نمود. اما این تلاشها هنوز جزئی و ناکافی است، و در برخی موارد، این اقدامات بیشتر به احیای دیوانسالاری انجامیده است، تا هدایت منابع به مکانهایی که موردنیاز بسیار هستند.

اما اقدامات تأمینی تنها اقدام لازم در این زمینه به شمار نمی‌رود. *گزارش توسعه جهانی سال ۱۹۹۰* با تأکید مجدد بر مسئله فقر، دو امر ضروری را می‌افزاید: توجه به رشد فعالیتهای کارگر-بر، به ویژه در کشاورزی (که در عین حال، می‌تواند صادرات را افزایش دهد) و تأکید بر آموزش و پرورش، و بهداشت و درمان اولیه که اهمیت آن برای توزیع درآمد قبلاً مورد تأکید قرار گرفت

(World Bank, 1990).

در مورد قسمت اول، یعنی رشد فعالیتهای کارگر-بر، تردیدی وجود ندارد. مردم فقیر حتی در مناطق روستایی خریدار مواد غذایی هستند و رفاه آنان بستگی به عرضه محلی کافی نیروی کار دارد. اما بارها به منظور تشکیل صنایع، علیه بخش کشاورزی تبعیض اعمال شده است. این امر، هم از طریق سرمایه گذاری ناکافی در مناطق روستایی و هم از طریق حمایت تجاری که به شکل تعرفه‌های مؤثر منفی بر بخش فوق می‌باشد، حاصل شده است. بازندگان این تبعیض، نوعاً مردم فقیری هستند که امکانات و فرصتهای کمتری برای اشتغال در جای دیگر دارند.

در مورد قسمت دوم، یعنی بهداشت و درمان، و آموزش و پرورش اولیه نیز قبلاً به طور مفصل بحث نمودیم. آنچه که باید در اینجا اضافه نماییم اطمینان یافتن از آموزش لازم در مناطق روستایی است که فقر در آنجا بارزتر است. یک راه چاره، برقراری کلاسها به شکل انعطاف‌پذیر است، به گونه‌ای که به بچه‌های بزرگتر اجازه دهد هنگام برداشت محصول و دیگر فعالیتهای اقتصادی به روستا کمک نمایند. مسئله عمومی دیگر بهبود ظرفیتهای آموزش آموزگاران است که از طریق حقوق و آموزش بهتر معلمان، امکانپذیر است. در بسیاری از کشورها، آموزش دانشگاهی رایگان به قیمت هزینه‌های بالا فراهم آمده است، در حالی که برای کنترل مخارج دولتی، هزینه‌های پرسنلی آموزش ابتدایی در سطحی حداقل نگه داشته شده‌اند. این امر ناگزیر به آمادگی ناکافی در سطح ابتدایی منتهی می‌شود، هر چند که در آمارهای نامنویسی، افزایشی نیز حاصل شده باشد.

در اینجا یک بُعد دیگر، که به تازگی پراناب بردهان (Bardhan, 1994) بر آن تأکید ورزیده و صریحاً در *گزارش توسعه انسانی (۱۹۹۳)* بیان گردیده است، نیاز به بحث بیشتری دارد. از یک سو، رهیافت بازارگرا قرار دارد که اقدامات تأمینی آن فقط برای آنهایی است که نتوانسته‌اند در اشتغال مولد جذب شوند، و در سوی دیگر، تأکید رهیافت "نیازهای اساسی" بر دخالت دولت در سطح وسیع است که نیازهای تأمین نشده فقیران را برای محدوده‌ای از خدمات ضروری، بر طرف سازد. بردهان یک گزینه سومی را مطرح می‌کند که بر "نهادهای خودگردان محلی و توجه جامعه برای بهبود شرایط مادی و استقلال فقیران متکی است" (p.3).

مسئله‌ای که این گزینه مطرح می‌کند، قابلیت و ظرفیت فقیران در سازمان دادن تقاضاهای خود

به شکل مؤثر و پایدار است (این امر تا حدی فلسفه زیربنایی برنامه فقر در مکزیک و بانک گرامین در بنگلادش بوده است). همچنین چنین تأکیدی ارائه نقشی متفاوت را به وسیله دولت می‌طلبد و آن یک نقش فعالانه است که باید از طریق تمرکززدایی حاصل شود. چنین تجدید ساختاری، درگیر تغییرات مهم به ویژه در تمرکز مخارج دولتی در سطح ملی است. توجه داشته باشیم که در کشورهای در حال توسعه، تصمیمات و مخارج عموماً مرکزی‌گرا هستند. در اینجا، روشن است که عقب راندن برگزیدگان محلی از نقش سنتی آنها به عنوان پدیدآورندگان یک نظم ایستا، جزء لازم، حساس و اساسی این امر است.

گروههای جامعه با همیاری سازمانهای متعدد غیر دولتی (NGO) نیروهای مهمی در گسترش اقتدار محلی بوده‌اند. برنامه‌های کمک دو جانبه، نفع بسیاری به گروههای فوق رسانده است به ویژه قابلیت سازمانهای غیردولتی در کمک به گروههای با درآمد پایین، خاصه در مناطق روستایی، نیازمند تأکید است. هم اکنون، جمعیتی بیش از ۲۵۰ میلیون نفر زیر پوشش آنها قرار دارد. گرچه هنوز تا پوشش کامل فاصله زیادی وجود دارد، اما دو برابر شدن عملکرد طی دهه گذشته، امری بسیار درخور توجه است. اما در نهایت، مسئله به قابلیت دولت مرکزی در اعمال و حفظ تمرکززدایی مؤثر بستگی دارد. دهه بعد، آزمایشگاهی برای این قابلیت خواهد بود.

دلایل خوبی برای تأکید بر کمک صریح به فقیران و نیز کاهش نابرابری به طور کلی، وجود دارد. کاهش فقر و رشد درآمد نه تنها با هم سازگار می‌باشند، بلکه از نظر عملی هم مرتبط هستند. بهبود نیروی کار به طور بنیادی به منافع پیوسته در بهره‌وری منتهی می‌شود. تکنولوژیهای مناسبتر روستایی نیز تأثیر مشابهی دارند. فشار کمتر ناشی از کاهش مهاجرت به مناطق شهری به مخارج اجتماعی کمتری منتهی می‌شود و احتمالاً به بیکاری کلی کمتری می‌انجامد. در هر صورت، تعداد جمعیت فقیر درحدی چشمگیر است و طبق تخمین بانک جهانی به یک میلیارد نفر یا بیشتر می‌رسد. آنچه که بدتر است، این است که حتی با سیاستهای مناسب، جمعیت فقیر در کشورهای جنوب صحرای آفریقا، گرایش به افزایش دارد. به طور ساده، تثبیت شمار فقرا در آن منطقه نیاز به تحقق نرخ رشد درآمدی معادل ۲ درصد بیشتر نسبت به آنچه که برای سالهای آینده پیش بینی می‌شود، دارد. این مسئله را نمی‌توان حتی در لا به لای سایر مشکلات مهم توسعه به فراموشی سپرد.

پیشرفتهای جدید نظری در باب ارتباط رشد با برابری توزیع درآمد

برخی از پیشرفتهای تازه در تحلیل رشد از به کارگیری مدلهای جدید بوده است که مهمترین آنها نظریه رشد درونزاست. بخشی از این نوشتارهای نئوشومپیتری، از بازدهی فزاینده خارجی ناشی می‌شود که گسترش اقتصادی مداوم را موجب می‌گردد. شکل دومی از این نظریه، بر رقابت کامل تأکید دارد که انباشت نامحدود سرمایه را با بهره‌وری مثبت ایجاد می‌کند. گزینه سومی با تمسّک به هزینه‌های ثابت، به عنوان عامل محدودکننده، به معرفی کالاهای بهتر یا جدید می‌پردازد. و باز مدلی دیگر، بر تجارب آزادتر به منزله سازوکاری برای رشد، چه به شکل مستقیم از طریق پیشرفت فنی، و چه به شکل غیرمستقیم از طریق امکان تخصص گرایی در کالاهای واسطه، تأکید دارد.

برخی از این تلاشها به بوته آزمایش و تخمین تجربی گذاشته شده‌اند. بدین ترتیب، مدلهایی که در آنها مثلاً آموزش و پرورش نقشی کلیدی در توضیح رشد پایدار در نمونه‌ای از کشورها داشته است، مورد توجه عام بوده‌اند. برخی دیگر از مدلها، سیاست تجاری را به رشد بلندمدت به گونه‌ای مشابه مرتبط می‌نمایند (Barro, 1991; Edwards, 1993; Romer, 1994). آنچه که خاص این روش است، تبدیل وضعیت تعادلی بلندمدت به کاربرد عملی است.

در نوشته‌های بازهم جدیدتر، متغیرهای سیاسی به عنوان عوامل علّی مهم افزوده می‌گردند. اساس چنین اقتصاد سیاسی‌ای، تشخیص واکنش مهم بین تمایل به قبول کمتر در امروز در مقابل بیشتر در فرداست: رأی دهندگان طرفدار مردم سالاری، ممکن است حاضر به از دست دادن مردم‌گرایی در زمان حال به نفع سرمایه گذاری بیشتر و رشد در آینده باشند. بنابراین، در این تلاشها، رشد درونزا با سیاست درونزا ترکیب می‌شود.

نتیجه کلیدی که تا به حال به دست آمده است - مشخصه مقالات اخیر به وسیله پرسون و تابلینی (Persson and Tabellini, 1994) و السینا و رودریک (Alesina and Rodrik, 1994) - آن است که نابرابری به طور منفی به رشد مرتبط است. پرسون و تابلینی در یافته‌اند که اثر برابری بر رشد نه تنها از نظر آماری معنادار، بلکه از نظر کمّی نیز مهم است. بدین ترتیب، افزایش در برابری درآمد معادل یک انحراف معیار که سهم درآمدی ۲۰ درصد وسطی توزیع درآمد را حدود ۳ درصد افزایش می‌دهد، رشد را معادل نیم درصد افزایش خواهد داد. به علاوه، این رابطه، آن هم به طور

قوی، تنها برای کشورهایی که سیاستهای مردم سالارانه را پی می‌گیرند، صادق به نظر می‌رسد. برای ۴۰ درصد نمونه که این خاصیت برقرار نیست، نابرابری از نظر آماری متفاوت از صفر نیست. در مقاله السینا و رودریک، ضریب جینی یک متغیر کلیدی برای شمار بیشتری از کشورهاست و از نظر آماری هم معنادار است. کاهشی معادل یک واحد انحراف معیار در ضریب جینی، رشد را بیش از یک درصد افزایش می‌دهد. اما السینا و رودریک، اختلافی را بین کشورهای طرفدار مردم‌سالاری و دیگر کشورها نیافتند.

این یافته‌ها و نیز یافته‌های جدیدتر مشابه را باید به منزله نتایج آزمایشی تلقی کرد. مؤلف برخلاف مثال اخیر و دقیق جرج کلارک (Clarke, 1995) در مورد قوت این رابطه بین نابرابری درآمدی و رشد، جانب احتیاط را نگه می‌دارد. حتی خود وی نیز نتیجه می‌گیرد که در هر حال این ارتباط بین رشد و نابرابری هر چند که از نظر آماری معنادار است، اما کوچک می‌باشد. در مقاله بردسال، راس و سابوت (Birdsall, Ross and Sabot, 1995) یک واحد انحراف معیار تغییر در نابرابری درآمدی اثر بسیار کوچکتری داشته و تنها معادل ۰/۳۲ درصد می‌باشد. به علاوه، توجه داشته باشیم که داده‌های توزیع درآمدی در همه این مطالعات مربوط به یک دوره اولیه - یعنی سالهای دهه ۱۹۵۰ تا دهه ۱۹۷۰ - هستند، و بنابراین، باید با دیده تردید بدانها نگریست. السینا و رودریک با مجموعه مشاهدات کمی جدیدتر تجربه خود را صورت داده‌اند که نتایج آنها تفاوت چندانی نداشته است.

مؤلف برای یک نمونه تا حدی متفاوت از کشورها و برای دوره تا حدی متفاوت، شواهد غیرمعنادار آماری برای نابرابری، به ویژه وقتی که یک متغیر مجازی برای مشاهدات آمریکای لاتین معرفی گردید، به دست آورده است (جدول ۲). نتایج مؤلف در نقطه مقابل این پیشرفتهای مهم بوده است. در اینجا، هم از مشاهدات مربوط به ۲۰ درصد وسطی توزیع (همانند پرسون و تابلینی) و هم از مشاهدات ضریب جینی (انتخابی به وسیله السینا و رودریک) استفاده شده است. مؤلف به دلیل اینکه اطلاعات اولیه برای آزمون متغیر اول بیشتر در معرض خطا بوده‌اند، از داده‌های اخیر استفاده کرده است. و برای متغیر دوم از معیارهای اولیه نابرابری که به سالهای دهه ۱۹۶۰ و اوایل دهه ۱۹۷۰ برمی‌گردد، استفاده شده است. اما تحلیل به چارچوب زمانی طولانی‌تری بسط داده شده است.

جدول ۲. تعیین کننده‌های نرخ رشد تولید

متغیر	۱۹۷۶-۱۹۹۰		۱۹۶۰-۱۹۸۰			
	N = ۶۳	N = ۴۴	N = ۴۶	N = ۲۹	N = ۴۳	N = ۲۷
ثابت	-۳/۱۶	-۲/۴۱	۱/۳۷	۳/۲۷	۲/۸۶	۳/۱۱
	(۱/۱)	(۰/۸۵)	(۰/۸۸)	(۲/۰۱)	(۱/۸۷)	(۱/۷۹)
درآمد حقیقی اولیه	-۰/۰۰۰۱۸	-۰/۰۰۰۵۲	-۰/۰۰۰۲۸	-۰/۰۰۰۶۳	-۰/۰۰۰۳۴	-۰/۰۰۰۶۵
	(۱/۳۲)	(۱/۶۳)	(۲/۴۰)	(۱/۹۴)	(۳/۱۵)	(۱/۹۱)
میزان نامنویسی اولیه مدارس	۰/۰۵۴	۰/۰۴۸	۰/۰۳۹	۰/۰۲۶	۰/۰۳۸	۰/۰۲۷
	(۲/۹۱)	(۲/۷۵)	(۳/۳۴)	(۲/۱۵)	(۳/۵۰)	(۲/۰۹)
سهم درآمدی بیست درصدی وسطی در توزیع درآمد	-۰/۰۱۳	۰/۰۵۲				
	(۰/۰۹)	(۰/۳۱)				
ضریب جینی			-۱/۵۰	-۳/۴۴	-۳/۹۱	-۳/۱۲
			(۰/۵۵)	(۱/۲۰)	(۱/۴۰)	(۰/۹۷)
متغیر مجازی آمریکای لاتین	-۲/۴۷	-۱/۴۷	-۰/۸۴	۰/۲۸	-۰/۷۶	۰/۳۵
	(۲/۹۴)	(۱/۳۵)	(۱/۳۲)	(۰/۳۷)	(۱/۲۶)	(۰/۴۵)
R^2	۰/۱۵	۰/۱۶	۰/۱۶	۰/۱۳	۰/۲۳	۰/۱۲
ثابت			۲/۴۰	۳/۴۶	۲/۸۷	۳/۲۲
			(۱/۷۴)	(۲/۰۱)	(۱/۹۲)	(۱/۷۷)
درآمد حقیقی اولیه			-۰/۰۰۰۳۰	-۰/۰۰۰۵۹	-۰/۰۰۰۳۲	-۰/۰۰۰۶۲
			(۲/۸۹)	(۱/۷۱)	(۳/۰۷)	(۱/۷۳)
میزان نامنویسی اولیه مدارس			۰/۰۳۶	۰/۰۲۷	۰/۰۳۶	۰/۰۲۸
			(۳/۴۵)	(۲/۱۳)	(۳/۳۷)	(۲/۱۰)
ضریب جینی			-۳/۷۷	-۴/۷۴	-۴/۴۵	-۴/۲۶
			(۱/۵۵)	(۱/۵۶)	(۱/۶۳)	(۱/۲۶)
متغیر مجازی آمریکای لاتین			-۱/۵۸	-۰/۶۷	-۱/۴۹	-۰/۵۶
			(۲/۷۸)	(۰/۸۶)	(۲/۵۳)	(۰/۶۸)
R^2			۰/۲۹	۰/۲۱	۰/۲۹	۰/۱۸

توضیح: اعداد داخل پرانتز، مقادیر تابع آزمون (آماره) t هستند.

مأخذ: محاسبات مؤلف.

در هیچ یک از این آزمونها، هیچ کدام از معیارهای نابرابری درآمدی (سهم درآمدی ۲۰ درصد وسطی توزیع درآمد، یا ضریب جینی) متغیر از نظر آماری معناداری از آب در نیامدند (چه برای تمام کشورها و چه برای کشورهای در حال توسعه به تنهایی). به علاوه، نتیجه تغییر نمی‌کند، حتی اگر مقادیر ضریبهای جینی مورد انتخاب السینا و رودریک برای آلمان، کنیا و پرو که اختلاف عمده‌ای بین گزینه‌های ممکن در آنها وجود دارد، وارد شده یا خارج شوند.

یک دلیل این اختلاف آماری، وارد ساختن یک متغیر جداگانه است که کشورهای آمریکای لاتین را همانند جدول ۱ جدا می‌سازد. در رگرسیونهای مشابه رگرسیونهای السینا و رودریک، ضریب جینی، در صورتی که این کشورها جدا نشوند، از نظر آماری معنادار خواهد بود. با این حال، دلیل خوبی برای جداسازی این گروه کشورها وجود دارد چه، تقریباً همه این کشورها نابرابری بسیار بیشتر نسبت به کشورهای داخل منطقه دارند، هر چند که درآمدشان هم مشابه باشد. آنها یک مشخصه بارز دارند و آن نبود گرایش منظم برای بهبود توزیع درآمد با بیشتر شدن ثروت است. برای مثال، شواهدی که مورلی (Morley, 1994) ارائه داده است، بیشتر حکایت از همبستگی بین کاهش درآمد و بدتر شدن نابرابری دارد. به علاوه، تقریباً همه این کشورها، نرخهای پس‌انداز تاریخی کوچکی داشته‌اند که فشار بیشتر را بر سیاستهایی وارد می‌آورد که برای تسریع رشد سریع و نیز مواجهه با مشکل توزیع درآمد، طراحی شده‌اند، روشن است که فهم این انحراف برای درک فرایند اصلی، نقشی قاطع دارد.

در تبعیت از روش پرسون و تابلینی در استفاده از ۲۰ درصد وسطی توزیع، اما برای دوره‌ای جدیدتر، نتایج معنادار آماری، اعم از اینکه کشورهای آمریکای لاتین جدا شوند یا نشوند، به دست نمی‌آید. فقط جایگذاری تخمینهای جدیدتر و احتمالاً دقیقتر برای نابرابری، کافی است تا نتایج از نظر آماری معنادار نباشد.

مدلهای جدیدتر، مسائل مفهومی بیشتری نیز دارند. سازوکارهایی که بدان وسایل سیاستهای توزیع مجدد، عمل کرده‌اند، مشخص نیستند. تمرکز کشورهای صنعتی در نمونه در یک سر طیف نابرابری می‌تواند نتایج برای کشورهای در حال توسعه را مورد تردید قرار دهد. یک عامل مهم دیگر را نیز می‌توان بیان داشت. فرض ضمنی تعادل را به سختی می‌توان در طول دوره‌ای که

بحران بدهی قبل از آن شروع شده بوده و رشد به میزان چشمگیری تحت تأثیر آن بوده، قبول نمود. و در نهایت اینکه مدل مورد استفاده برای آزمون آماری، پویا نیست، و در حقیقت، تنها مدلی ناقص از دنیای واقعی است.

با این حال، نتایج پرسون و تابلینی - ولی نه نتایج السینا و رودریک یا کلارک - از این فکر پشتیبانی می‌کنند که ترکیب برابری توزیع درآمدی با مردم سالاری، به نرخهای بالاتر رشد می‌انجامد. این امر، بدان دلیل است که نابرابری بالای درآمدی سیاستهای مردم‌گرایانه را تحریک می‌کند که بر ضد نرخهای بالاتر سرمایه‌گذاری لازم برای حصول اطمینان از رشد کافی است. در نهایت اینکه این نتیجه‌گیری بنیادی، به جای اینکه مبتنی بر اثبات علمی باشد، با درک درست از سیاست مطابقت دارد. در این زمینه، نوشته *گزارش توسعه جهانی سال ۱۹۹۱* را نقل می‌نماییم: "تلاشها برای بهبود برابری درآمدها را می‌توان به راحتی در چارچوب برنامه‌های اصلاحات، که هدفشان ارتقای رشد است، قرار داد. اما روشن است که توزیع مجدد شدید که موجب اختلال در بازار می‌شود، به سرعت می‌تواند مسائل مالی شدیدی ایجاد کند... همچنین انتقالهای خام از طریق دخالتهای اختلال‌زا در بازار تقریباً همیشه به توزیع بدتری از درآمد منتهی می‌شود، به جای اینکه آن را بهبود بخشد" (World Bank, 1991, p. 139). مشکل در اجرا بروز می‌کند.

ملاحظات نهایی

در دو دهه گذشته، در زمینه مواجهه با مسئله همیشگی نابرابری اقتصادی پیشرفتهایی حاصل شده است. اکنون اطلاعات بسیار بیشتری در دست است. همچنین تشخیص داده شده است که باید حداکثر استفاده از بازار حاصل شده و اطمینان لازم به دست آید که حضور دولت هر چه کارآمدتر و پالایش یافته‌تر باشد. اعتقاد به مدلهای برنامه‌ریزی پیچیده‌تر برای تنظیم و کنترل فعالیتهای اقتصادی از بین رفته است. اعتقاد به تعهد نسبت به مخارج بیش از حد بالای دولتی، دیگر وجود ندارد. اما همچنین، این اعتقاد نیز دیگر وجود ندارد که نیروهای بازار به خودی خود می‌توانند به یک بهینه اجتماعی که به نفع همه باشد، منتهی گردد.

توزیع نابرابر درآمدی و مسائل فقر متناظر با آن، به عنوان مسائل اساسی آینده باقی خواهند ماند. علایق به تعدیل فوری‌تر و دیگر اقدامات مرتبط با آن، گسترش یافته‌اند و تمرکز بر تجدید حیات اقتصادها در سطح کلان است. آنچه که امروزه در سطح وسیعی تشخیص داده شده، نیاز به رشد اقتصادی مداوم و مجدد و توجه تازه‌تر به مسئله فقر است، اما دومی هنوز به اولویت و اهمیت اولی نرسیده است. حتی در کشورهای مردم سالار، فقیران کمتر رأی می‌دهند که اگر هم بدهند، همیشه به نفع مادی آنها تمام نمی‌شود.

یک وظیفه در آینده، اطمینان یافتن از این مسئله است که توافق جدید روی رهیافت بازارگرایانه توسعه، به توافق روی فعالیت دولت در جایی که موجه باشد، منتهی گردد. و در هیچ زمینه‌ای این فعالیت توجیه‌پذیرتر از مواجهه با مشکلات فقر و توزیع درآمد نیست. بازدهی اجتماعی را می‌توان با توجه بیشتر به مسئله آموزش و پرورش و رشد متعادلتر روستایی، از جمله اصلاحات ارضی، افزایش داد. اقدامات تأمینی نیز باید به طور عام و گسترده در اختیار فقیران باشد. اما ایجاد آنها نیازمند منابع است و ناچار فشار با سنگینی بیشتر بر اقتصاد داخلی وارد می‌شود، زیرا به زبان ساده، منابع خارجی عمومی در دسترس نیستند. این به معنای نیاز به افزایش ظرفیت پس‌انداز عمومی در بسیاری کشورها، و به ویژه، در سطح محلی است.

یکی از درسهایی که بارها آموخته‌ایم، این است که افسانه توسعه توأم با برابری بیشتر، نیازمند منابع کافی است. در وضعیتی که همگرایی فزاینده‌ای در مورد رهیافتهای مواجهه با مسئله فقر و توسعه به طور عام حاصل شده است، غفلت از این نیاز بسیار رنج‌آور است. این نیاز به اندازه نیاز به سرمایه انسانی به همان مقدار سرمایه فیزیکی - و نیاز به خدمات اجتماعی به همان مقدار احتیاجات خصوصی - است. سرمایه‌گذاری منابع کافی برای کاهش فقر، سرمایه‌گذاری برای آینده است و اگر این کار با قوت صورت نگیرد، گرایشهای مردم‌گرایانه که در بسیاری کشورهای در حال توسعه در حال تکوین است، موقتی و ناپایدار خواهد بود.

منابع

Adelman, Irma, and Sherman Robinson. 1989. "Income Distribution and Development." In Hollis Chenery and T.N. Srinivasan, eds., *Handbook of Development Economics*, vol 2. Amsterdam: North Holland.

Ahluwalia, Montek. 1976. "Inequality, Poverty and Development." *Journal of Development Economics* 6: 307–42.

Alesina, Alberto, and Dani Rodrik. 1994. "Distributive Politics and Economic Growth." *Quarterly Journal of Economics* 108: 465–90.

Altimir, Oscar. 1991. "Estabilización y Equidad en America Latina en Los Ochenta." CEPAL LC/R 1132. Economic Commission for Latin America and the Caribbean, Santiago, Chile.

Anand, S., and S.M.R. Kanbur. 1993. "The Kuznets Process and the Inequality-Development Relationship." *Journal of Development Economics* 40: 25–52.

Bardhan, Pranab. 1994. "Poverty Alleviation." Overseas Development Council Occasional Paper 1. Washington, D.C.

Barro, Robert. 1991. "Economic Growth in a Cross-Section of Countries." *Quarterly Journal of Economics* 105: 407–43.

Behrman, Jere. 1993. "Investing in Human Resources." In Inter-American Development Bank, *Economic and Social Progress in Latin America*. Washington, D.C.

Birdsall, Nancy, David Ross, and Richard Sabot. 1995. "Inequality and Growth Reconsidered: Lessons from East Asia." *World Bank Economic Review* 9(3): 477–508.

Chenery, Hollis. 1992. "From Engineering to Economics." *Banca Nazionale del Lavoro Quarterly Review* 183 (December): 369–405.

Chenery, Hollis, Montek S. Ahluwalia, Clive Bell, John H. Duloy, and Richard Jolly. 1974. *Redistribution with Growth*. New York: Oxford University Press.

Clarke, George. 1995. "More Evidence on Income Distribution and Growth." *Journal of Development Economics* 47(2): 403–27.

Edwards, Sebastian. 1993. "Openness, Trade Liberalization, and Growth in Developing Countries." *Journal of Economic Literature* 31: 1358–93.

Fields, Gary, and George Jakubson. 1993. "New Evidence on the Kuznets Curve." Cornell University, Department of Economics, Ithaca, N.Y.

Kuznets, Simon. 1955. "Economic Growth and Income Inequality." *American Economic Review* 65: 1–28.

Lipton, Michael, and Martin Ravallion, eds. 1995. *Handbook of Development Economics*, vol. 3. Amsterdam: North Holland.

Milanovic, Branko. 1994. "Determinants of Cross-Country Income Inequality: An 'Augmented' Kuznets Hypothesis." Policy Research Working Paper 1246. World Bank, Policy Research Department, Transition Economics Division, Washington, D.C.

Morley, Samuel. 1994. "Poverty and Inequality in Latin America: Past Evidence, Future Prospects." Overseas Development Council Policy Essay 13. Washington, D.C.

Paukert, F. 1973. "Income Distribution at Different Levels of Development: A Survey of the Evidence." *International Labour Review* 108: 97–125.

Persson, Torsten, and Guido Tabellini. 1994. "Is Inequality Harmful for Growth?" *American Economic Review* 84: 600–21.

Psacharopoulos, George. 1985. "Returns to Education: A Further International Update and Implications." *Journal of Human Resources* 20: 583–97.

———. 1994. "Returns to Investment in Education: A Global Update." *World Development* 22: 1325–43.

Romer, Paul. 1994. "New Goods, Old Theory, and the Welfare Costs of Trade Restrictions." *Journal of Development Economics* 43: 5–38.

Summers, Robert, and Alan Heston. 1991. "The Penn World Table (Mark 5): An Expanded Set of International Comparisons, 1950–1988." *Quarterly Journal of Economics* 106: 327–68.

UNDP (United Nations Development Programme). 1993. *Human Development Report 1993*. New York: Oxford University Press.

World Bank. 1980. *World Development Report 1980*. New York: Oxford University Press.

———. 1990. *World Development Report 1990: Poverty*. New York: Oxford University Press.

———. 1991. *World Development Report 1991: The Challenge of Development*. New York: Oxford University Press.

———. 1993. *The East Asian Miracle: Economic Growth and Public Policy*. New York: Oxford University Press.

———. 1994. *World Development Report 1994: Infrastructure for Development*. New York: Oxford University Press.

———. Various years. *Social Indicators of Development*. Baltimore, Md.: Johns Hopkins University Press.

———. Various years. *World Tables*. Baltimore, Md.: Johns Hopkins University Press.